

بررسی ادب اعتراض در شعر سنایی و مولوی با تأکید بر اعتراض‌های اجتماعی

رضا آقایی زاهد^۱

زهرا نوری^۲

چکیده

ادب اعتراضی به عنوان یک نوع ادبی مشخص در ادبیات ما مطرح نبوده است، اما در مضامین تمامی انواع ادبی، قابل دریافت است. یکی از نمونه‌های آن در ادبیات عرفانی است. ادبیات عرفانی بستر مناسبی برای بازگویی انواع اعتراض‌هاست. عارف با توجه به رسالت اخلاقی خود در برابر ناهنجاری‌های مختلف جامعه اعتراض می‌کند و در صدد این است که انسان را به وارستگی برساند. یکی از پربرسامترین اعتراض‌ها در عرفان، اعتراض به اوضاع جامعه است که در نظر ما، شاعران عارف با هدف اعتراض به اوضاع اجتماعی و اخلاقی جامعه به عرفان گراییده‌اند. در این مقاله اشعار سنایی و مولوی به عنوان دو شاعر برجسته عرفان در زمینه اعتراض‌های اجتماعی بررسی شده است. بررسی نشان می‌دهد زمانه زندگی دو شاعر با ناهنجاری‌های سیاسی - اجتماعی و دینی وسیعی روبه‌روست که در شعر آنها منعکس شده است. سنایی با صراحت بیشتر و مولوی در لایه‌های پنهان تمثیل‌ها به جامعه نابسامان اعتراض کرده‌اند. مهم‌ترین اعتراض مشترک آنها به جامعه مستبد و بی‌دین است و از اقشار مردم به حکومت‌داران ظالم و جاهل، صوفیان ریاکار و شهوت‌پرست و مردمی که از اخلاق انسانی دور شدند، اعتراض کرده‌اند. هر دو نیز در اعتراض به اوضاع و وضعیت اقشار مردم، سعی می‌کنند با آشنا ساختن انسان به اصل الهی خویش از ناهنجاری‌های اجتماع بکاهند.

کلمات کلیدی: سنایی، مولوی، اعتراض، اجتماع، ادبیات.

۱- استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد اهر، اهر، ایران (نویسنده مسئول)
agayari87@yahoo.com

norikhorshid@gmail.com

۲- دانش آموخته دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی

تاریخ پذیرش: ۹۸/۰۹/۰۸

تاریخ دریافت: ۹۸/۰۶/۰۱

۱- مقدمه

یکی از رسالت‌های اصلی ادبیات این است که باز نمود واقعی از اوضاع اجتماعی باشد، «باید متوجه بود که ادبیات و جامعه هر دو در حال تحول و تحرک می‌باشند و در یکدیگر تأثیر متقابل می‌نمایند» (زرین‌کوب، ۱۳۸۸: ۷۳). شاعری که به اجتماع تعهد دارد، به یقین در برابر نابسامانی‌ها واکنش نشان می‌دهد؛ زیرا «شاعر خود انسانی است که در اجتماع به سر می‌برد و آنچه به او الهام می‌شود واقعیت‌هایی است که در اجتماع بر او می‌گذرد» (شهیدی، ۱۳۶۵: ۶۰). نگاهی از سر تأمل به ادبیات غنی کشورمان، ما را بر این نکته واقف می‌دارد که بگوییم با بررسی و تحلیل اشعار شاعران برجسته، می‌توانیم باز نمودی واقعی از جامعه ایران به دست بیاوریم. این امر در شعر کلاسیک در لایه‌های پنهان انواع ادبی و در شعر معاصر اندکی آشکارتر است. نکته مورد توجه این است که در تمامی این اشعار، نوعی ادب اعتراض قابل مشاهده است که گاهی به صورت مستقیم و با صراحت و در مواقعی با توجه به خاصیت ادبیات و محافظه‌کاری شاعران به صورت غیرمستقیم با شگردهای ادبی آمده است. از جمله انواع ادبی که بهترین بستر بررسی اعتراض‌های اجتماعی را در ادبیات ما یافته است، ادبیات عرفانی است. زمینه اصلی شعر عرفانی، جامعه است. شاعران عارف با اعتراض به ناهنجاری‌های اجتماعی، مخاطب را به عرفان و اخلاق انسانی دعوت کرده‌اند، از همین رو می‌توان در تحلیل و تفسیر اشعار عرفانی، انواع اعتراض بویژه اعتراض‌های اجتماعی را دریافت.

اعتراض‌های اجتماعی قبل از سنایی به طور جدی در شعر ناصر خسرو وارد شده بود. سنایی نیز بعد از تحول فکری، وقتی به عرفان روی آورد و از مدح کناره‌گیری کرد، به مقابله با شاعران مداح و شعر فروش پرداخت. به این ترتیب ادب اعتراض با عنوان شعر اعتراضی با سنایی ادامه پیدا کرد (پشت‌دار، ۱۳۸۵: ۱۷). بعد از سنایی راه او را شاعرانی چون عطار، مولوی، حافظ و ... ادامه دادند، بدین گونه شعر اعتراضی که در لایه‌های عرفان سنایی شکل گرفته بود، در کنار اندیشه‌های عرفانی دیگر در شعر شاعران عارف وارد شد. مولوی نیز در تمثیل‌های عرفانی به صورت مستقیم و غیر مستقیم به اندیشه‌های اجتماعی و نقد جامعه خود پرداخته است. هر دو شاعر نگاهشان به اجتماع و انسان است، صدای اعتراض آنها را از اشعار عرفانی می‌شنویم.

به نظر ما هر دو از انتقادهای اجتماعی به انتقادهای عرفانی رسیده‌اند و در پی آن هستند تا از انسان، یک انسان کامل با تمام ویژگی‌های متعالی آن بسازند.

۱-۱- بیان مسأله و سؤالات تحقیق

ادبیات اعتراضی همان‌طور که از عنوان آن پیداست، ادبیاتی است که در آن شاعر یا نویسنده به صورت مستقیم یا غیرمستقیم، به چیزی اعتراض می‌کند «ادبیات اعتراض protest literature ادبیاتی که هدف از انتشار آنها اعتراض نسبت به چیزی معمولاً اعتراض به اوضاع سیاسی است» (پورممتاز، ۱۳۷۲: ۳۹۵). ستیزه و انتقاد، مشخصه اصلی این نوع ادبی است. به طور کلی «ادب اعتراض یا ادب ستیز به آن دسته از آثار ادبی (نظم یا نثر) در ادبیات جهان اطلاق می‌شود که به نوعی روح انتقاد یا اعتراض یا مقاومت شاعر یا نویسنده را در برابر عوامل تحمیلی اجتماعی و سیاسی حاکم منعکس کرده است» (پشت‌دار، ۱۳۸۹: ۱۵۸). از آنجا که اعتراض در جهت بهبود شرایط است، این ادبیات، ادبیاتی آرمان‌گرا است که جوهره تعهد اجتماعی دارد. «ادبیاتی پویا، آرمان‌گرا و مدافع ارزش‌های والا و راستین انسانی است؛ ادبیاتی که نابرابری را بر نمی‌تابد و هرگز نمی‌تواند از کنار تفاوت‌های ناروا، بی‌تفاوت بگذرد؛ حتی اگر این بی‌تفاوت بودن و برنتابیدن ناروایی‌ها، جز از راه جان‌فشانی‌ها و از خود گذشتگی‌ها، مقدور نباشد» (سلطانی فرگی، ۱۳۸۸: ۱۲).

مایه‌های شعر اعتراضی در ادبیات ما در همه دوره‌های ادبی بوده است، اما پیدایش شعر اعتراضی در قالب یک نوع ادبی در ادبیات معاصر بعد از مشروطه، همزمان با انتقادهای اجتماعی- سیاسی شاعران از اوضاع جامعه مطرح گشت، تا قبل از آن نوع ادبی به عنوان ادب اعتراض در ادبیات نداریم و در تقسیم‌بندی کلاسیک و موضوعات شعر و ادب فارسی از آن یاد نشده است (پشت‌دار، ۱۳۸۵: ۷). البته ادب اعتراض در همان ادبیات معاصر نیز تاکنون وجهه مشخص به خود نگرفته ولی در تحقیقات ادبی وارد شده است. با رویکردهای ادب اعتراضی بسیاری از اشعار شاعران کلاسیک در این نوع ادبی قرار گرفتند و می‌توان انواع اعتراض‌های غنایی، عرفانی، سیاسی- اجتماعی، فلسفی، تعلیمی و اخلاقی را در ادبیات یافت؛ حتی هجو

و هزل‌های شاعران نسبت به هم نیز در نوع ادب اعتراض‌های شخصی می‌تواند قرار بگیرد، اما مهم‌ترین نوع اعتراض که اغلب ادب اعتراض بدان مصطلح شده، اعتراض‌های سیاسی- اجتماعی است. در ادبیات مهم‌ترین توجه به آن را در شعر ناصرخسرو، سنایی، عطار، مولوی، سعدی، عبید زاکانی، حافظ می‌بینیم. توجه به جامعه و اعتراض اجتماعی در قرون اولیه شعر فارسی چندان رواج نداشت. «آغازگران ادب اعتراض در حوزه نظم به طور برجسته در قرون سوم تا پنجم ناصرخسرو و سنایی غزنوی هستند. سنایی نیز در این عرصه اجتماعی‌تر و اصلاح‌طلبانه‌تر به میدان آمد و مسیر اصالت شعر و شاعری ممدوح را بنیادی استوار نهاد که در ذهن و زبان شاعران بزرگ بعدی تا امروز تأثیراتی آشکار و ارزشمند به جای گذاشته است. پس از این دو، شاعران فرهیخته‌ای چون نظامی گنجوی، خاقانی شروانی، عطار نیشابوری، جلال‌الدین محمد بلخی، سیف‌الدین فرغانی و سعدی در زهد و پند و خواجوی کرمانی، حافظ، جامی، صائب و ملک‌الشعرای بهار تا امروز و اکثر گویندگان پارسی‌گو، ستودنی‌ها را ستوده‌اند و ناشایست‌ها را در اشعار خود تقبیح کرده‌اند؛ یعنی عناصر ارزشمندی چون عدالت، شجاعت، عفت و دینداری و خردورزی و آزادی و انسان دوستی را از سویی ستایش کرده‌اند و از سویی هرگونه ناراستی و نادرستی و بی‌عدالتی و ظلم و ستم و فسق و فجور را تقبیح کرده‌اند» (پشت‌دار، ۱۳۸۹: ۱۵۷).

در ادب کلاسیک اوج توجه به ادب اعتراض، قرن‌های ششم، هفتم و هشتم است. در این قرون، جامعه ایران درگیر نزاع و آشوب‌هایی بود که از نگاه تیز شاعران متعهد دور نمانده است. صفا درباره شعر اجتماعی این سه قرن گفته است: «شعر انتقادی که در قرن ششم در ادبیات فارسی رواج فراوان یافته بود، در قرن‌های هفتم و هشتم به علت آشفتگی اوضاع زمان، میدان مساعدی برای توسعه پیدا کرد. در این دو قرن که دوره استیلای مغولان و حکومت‌های غیرصالح بر ایران بود، مفسد اجتماعی رواج روزافزون یافت و به همان نسبت هم انتقادات اجتماعی، شدیدتر و سخت‌تر شد» (صفا، ۱۳۷۸ ج ۲: ۳۳۳).

شعر سنایی و مولوی نیز در صدر شعر اعتراضی این قرون قرار گرفته است. «اگر بخواهیم فهرستی از نقاط ضعف جامعه و کاستی‌های موجود در نظام زندگی

اجتماعی مردم ایران به دست آوریم، شعر سنایی شاید بهترین سند اینگونه مسائل باشد» (شفیعی‌کدکنی، ۱۳۹۰: ۴۱). در مثنوی و غزلیات شمس نیز اگر با تأمل بنگریم «نکته عمده‌ای که در آثار او بویژه در مثنوی و در غزلیات کاملاً مشهود است مربوط است به تجارب خاص وی از مسایل اجتماعی و ادراک و احساسی عمیق از آنچه مربوط به مردم روزگار و اجتماع دورانش می‌باشد و او آنچه را که در زندگی همگانی به صورتی قابل طرح می‌دیده با دریافتی حکیمانه در فحوای اشعارش نمایانده است» (مباشری، ۱۳۸۹: ۱۰۷).

در این مقاله، اشعار سنایی به عنوان پیشگام شعر عرفانی و اشعار مولوی به عنوان تکمیل‌کننده شعر عرفانی به لحاظ دارا بودن اعتراض‌های اجتماعی بررسی و مقایسه شده است. سؤالات اصلی تحقیق این است:

۱- آیا روحیه اعتراض در اندیشه سنایی و مولوی وجود دارد؟

۲- دو شاعر در حوزه اعتراضات اجتماعی، به چه مواردی در جامعه معترض هستند؟

۳- شیوه‌های اعتراض در شعر آنها به چه صورت است؟

این بررسی نشان می‌دهد هر دو شاعر معترض اصلی جامعه خود هستند و البته جامعه آنها تمام ویژگی‌های یک جامعه ناهنجار را دارد. فریاد اعتراض آنها به سرمداران حکومتی، به طبقات خاص اجتماعی و مردم است. اصلی‌ترین هدف آنها از اعتراض این است که جامعه‌ای دور از آشفتگی و بی‌عدالتی وجود داشته باشد و مردمانی در جامعه باشند که ویژگی انسان کمال یافته را داشته باشند، از همین رو آنها اندیشه‌های خود را در اخلاق و عرفان بسط داده‌اند؛ با این هدف که انسان مسخ شده در جامعه آشفته را که با استبداد و تعصب دینی اداره می‌شود به حقیقت الهی خود آگاه کنند.

۱-۲- اهداف و ضرورت تحقیق

هدف ما در این پژوهش رسیدن به تعهد شاعرانه سنایی و مولوی در مواجهه با جامعه است. همین مسأله ضرورت ایجاد می‌کند تا با نگاهی نقادانه و جامعه‌گرا شعر

آنها را بازنگری کنیم. آنچه در ادبیات از نام آنها برجسته است، مضامین عرفانی است، اما این بررسی نشان می‌دهد آنها کاملاً به جامعه متعهد هستند که در برابر ناهنجاری‌ها، کمبودها و نابرابری‌ها و... اعتراض کرده‌اند.

۱-۳- پیشینه تحقیق

بررسی انواع شعر اعتراضی به عنوان «ادب اعتراض و شعر اعتراضی» در چند دهه اخیر در تحقیقات رونق گرفته است. به ادب اعتراض در شعر سنایی در کتاب‌هایی که در مورد زندگی و شعر او نوشته شده، اشاره شده است؛ از جمله شفیع‌ی کدکنی در کتاب «تازیانه‌های سلوک» و مهدی زرقانی در کتاب «افق‌های شعر و اندیشه سنایی غزنوی» به چهره معترض سنایی اشاره کرده‌اند. در بررسی شعر مولوی، در کتاب‌های متعددی که درباره او نوشته شده به مسائل اجتماعی در شعرش اشاره کرده‌اند؛ از جمله کتاب «فرهنگ اجتماعی عصر مولوی» از محبوبه مباحثی که در سال ۱۳۸۹ چاپ شده است یا کتاب‌های جامعه‌شناسی ادبیات که در بخش کوچکی به این مسأله پرداختند، اما در این کتاب‌ها درباره رویکرد اعتراض و انتقاد مولوی از جامعه مطلبی نیامده است، همچنین پایان‌نامه و مقاله مشخصی نیز با این موضوع و عنوان چاپ نشده است؛ هر چند می‌توان در مقاله‌هایی که با رویکردهای اجتماعی در شعر او نوشته شده‌اند، به طور ضمنی اشاره به اعتراض‌های اجتماعی را دید؛ به عنوان نمونه مقاله «بازتاب مسایل اجتماعی فرهنگی در مثنوی معنوی مولانا (نگاهی به مثنوی از منظر جامعه‌شناسی ادبیات)» از فرهاد طهماسبی که در مجله ادبیات حماسی چاپ شده است، نویسنده در این مقاله ۹۰ قصه مثنوی را با نقد اجتماعی بررسی کرده است. او در چکیده مقاله گفته است: «در این پژوهش بیشتر به یکی از لایه‌های متن یعنی مسایل اجتماعی- فرهنگی و نقطه عزیمت در روایت‌ها که همانا واقعیت‌های خوب یا بد اجتماعی- فرهنگی است توجه شده است. نتیجه به دست آمده، جامعه عصر شاعر را گرفتار آداب و رسوم تقلیدی، ستم، فساد، دروغ و ریاکاری، بلاهت و جهل، سطحی‌نگری، ستیز، قتل، دزدی و ... نشان می‌دهد» (طهماسبی، ۱۳۸۹: ۲۷۰). در مورد مقایسه شعر دو شاعر

نیز پژوهش‌ها اندک است و مقایسهٔ جامعه‌شناختی شعر آنها با رویکرد شعر اعتراضی صورت نگرفته و این تحقیق به دلیل سعی در شناساندن عقاید مشترک دو شاعر در اعتراض اجتماعی، تازگی دارد.

۲- بحث و بررسی

۲-۱- عصر زندگانی دو شاعر

طبیعتاً برای بررسی اعتراض‌های اجتماعی باید به دوره‌ای که شاعر زندگی کرده است، توجه داشت. سنایی با اختلافاتی که در کتاب‌ها در مورد تاریخ ولادت و وفات او آمده، از نیمهٔ دوم ۵۳۰ تا ۴۵۰ هجری قمری زندگی کرده است؛ بنابراین نیمهٔ دوم قرن پنجم و نیمهٔ اول قرن ششم هجری زمانهٔ زندگی اوست. او در شهر غزنین به دنیا آمد، همان‌جا نیز از دنیا رفت. در طول زندگی مسافرت‌هایی به شهرهای خراسان مثل شهر بلخ، سرخس، هرات و نیشابور داشته و همچنین به زیارت کعبه مشرف شده و در اواخر عمر به غزنین بازگشته است (سنایی، ۱۳۸۸: مقدمه: ۳۵ - ۳۶). محدودهٔ جغرافیایی غزنین تا خراسان بستر جامعهٔ تاریخی شعر اوست؛ زیرا او اصلی‌ترین دورهٔ شاعری‌اش را در غزنین گذرانده است. در این دوره در صحنهٔ سیاسی ایران، حکومت غزنویان در کشاکش قدرت با سلجوقیان، قدرت خود را از دست داد و به حکومت‌های محلی تنزل یافت. در خراسان دولت مقتدر سلجوقی روی کار آمد و حکومت محلی غزنین به دست غزنویان ولی زیر نظر سلجوقیان اداره می‌شد. شیوهٔ حکومت‌داری آنها نیز توأم با استبداد بود. این مسأله بر زندگی مردم شهر بسیار تأثیر گذاشته و شرایط نامطلوبی ایجاد کرده بود، از همه مهم‌تر اینکه آنها درگیر نزاع داخلی بر سر قدرت بودند و به امور جامعه توجه نداشتند و فقر، جهالت، استبداد، بی‌دینی، ریاکاری در جامعه رواج یافته بود. علاوه بر این اوضاع، قبایل غز نیز پیوسته به ایران بویژه خراسان حمله می‌کردند.

حدود هفتاد سال بعد از زمانی که سنایی در ۵۳۰ از دنیا رفت، در سال ۶۰۴ مولوی در بلخ به دنیا آمد. در آن زمان، غزنویان به کلی کنار رفته بودند و اقتدار دولت سلجوقیان در ایران شکسته شده بود و آنها در آسیای صغیر دولت سلجوقیان

روم را تشکیل داده بودند. در صحنه سیاسی ایران خوارزمشاهیان جای آنها را گرفته بودند. در بلخ نیز محمد خوارزمشاه حکومت می‌کرد. شیوه حکومت‌داری وی نیز آمیخته با استبداد بود و همچنین درگیر نزاع داخلی بودند، اما مهم‌تر از آن حمله ویرانگر مغول بود که زندگی تمام مردم ایران را تحت تأثیر قرار داد. در این دوره مولوی کمی قبل از حمله مغول همراه خانواده، بلخ را برای همیشه ترک کرد و به روم رفت. پدرش بهاء‌ولد ابتدا به لارنده رفت، اما پادشاه وقت قونیه که در آن زمان «علاءالدوله کیقباد سلجوقی» بود، بهاء‌ولد را به قونیه آورد و آنها در قونیه ماندند تا اینکه مولوی در سال ۶۷۲ در همان شهر از دنیا رفت. تمام سال‌های زندگی بویژه اوج جوانی‌اش با خاطره خون‌آشام مغول گذشت. مغول که شهر به شهر ویران می‌کرد عاقبت به روم نیز رسید. با اینکه سلجوقیان روم قبول ایلی کردند، ولی مغولان سرانجام آنجا را فتح کردند. در زمانی که مولوی آنجا بود شهر میان سه برادر سلجوقی در آتش جنگ و خونریزی بر سر قدرت می‌سوخت و انواع نابسامانی‌ها در آنجا ایجاد شده بود تا اینکه «چون این سه برادر یعنی عزالدین کیکاوس و رکن‌الدین قلیچ ارسلان و علاءالدین کیقباد با یکدیگر اختلاف داشتند به تدبیر صاحب شمس‌الدین جوینی اصفهانی و فرمان‌هلاکو مقرر گردید که هر سه در پادشاهی شریک باشند و صاحب شمس‌الدین وزرات آن سه را برعهده گیرد» (مشکور، ۱۳۵۰: ۱۰۴). مولوی در ظاهر دور از هیاهوی اختلاف‌ها با پادشاهان حتی امیران مغول رابطه خوبی داشت و در دنیای عرفانی خود زندگی می‌کرد، اما همه حوادث تلخ روزگارش را در لابه‌لای تمثیل‌های مثنوی و عاشقانه‌های غزلیات شمس آورده است.

علاوه بر آشفتگی اوضاع سیاسی، مهم‌ترین وجهه نابسامانی اجتماعی در روزگار سنایی و مولوی، نبود یک ثبات دینی بود که جامعه را به آشفتگی می‌کشاند. در ساختار مذهبی ایران اختلافات فرقه‌های اسلامی که از قرن پنجم هجری آشکار شده بود و کار مشاجرات به دسته‌بندی‌ها و زد و خوردهای خونین کشیده شده بود (همایی، ۱۳۶۸: ۶۲) در قرن ششم با روی کار آمدن ترکان سلجوقی به اوج رسید. گفته‌اند قرن ششم «قرن تسلط ترک‌های سلجوقی بر ممالک ایران و دوره شیوع تعصب و خرافات و سرگرمی به ظواهر شرع و نزاع‌های مذهبی بین فرق مختلفه

اسلامی و دشمنی اهل علم با یکدیگر و غلبه ظواهر خشک بر فلسفه و بحث علمی آزاد و استخدام علم و دانایی برای منظور مجادلات مذهبی و محدود ساختن مباحث علمی به احساسات مذهبی است» (غنی، ۱۳۸۰: ۴۰۶). سنایی نیز در این عصر خفقانی زندگی می‌کرد و از نزدیک شاهد این آشفتگی‌ها بود. «در عصر سنایی تثبیت نوعی ایدئولوژی اشعری و نظام فقهاتی حنفی - شافعی، در خراسان همه جوانب زندگی را به یکنواختی و تکراری بودن واداشته است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۰: ۵۴).

دوره زندگی مولوی نیز ادامه همین اختلاف‌هاست. دولت سلجوقیان با همان نگرش دینی در قونیه حکومت می‌کردند و علاوه بر اختلاف فرقه‌های اسلامی، با دین مسیحیت که در آنجا رواج داشت اختلاف داشتند تا جایی که در جریان نزاع داخلی میان سه برادر، آرامش نسبی که با میانجیگری وزیر و هلاکوی مغول میان آنها ایجاد شده بود - و این آرامش از ۶۴۴ تا ۶۵۵ هجری بود - به خاطر اختلافاتی که از دین برخاسته بود، از میان رفت. رکن‌الدین، عزالدین را به بهانه اینکه دین مسیحی را پذیرفته است، زندانی کرد (مشکور، ۱۳۵۰: ۱۰۴). در جامعه، تعصبات دینی چنان رواج داشت که عده‌ای سودجو که شاعران از آنان با عنوان زاهدان ریاکار و صوفیان نابکار نام می‌برند، حقیقت دین را از میان برده بودند و این مسأله از نگاه سنایی و مولوی دور نمانده است. با این شرایط اجتماعی، مهم‌ترین اعتراض‌هایی که دو شاعر در شعرشان آورده‌اند و با وجود فاصله زمانی که میان شاعری‌شان وجود دارد، اندیشه‌هایشان مشترک است. اعتراض به استبداد، ظلم و ستم شاهان، اعتراض به ریاکاری زاهدان و جهالت مردم است که هر کدام با ذکر نمونه‌هایی از دو شاعر آشکار است.

۲-۲- شیوه‌های اعتراض دو شاعر

بررسی شعر اعتراضی سنایی نشان می‌دهد وی در اعتراض صریح‌گو است. «فریاد اعتراض وی پر از درد و زاری، پر از بیم و نومی‌دی و پر از نیش و سرزنش بود. دنیای روزگار خود را می‌دید و مردم را که بدان دل خو کرده بودند می‌نگریست، حیرت می‌کرد و با خشم و نفرت بانگ بر می‌داشت که اینجا هیچ جای

امید نیست. آخر جهانداران و جهانجویان گذشته کجا رفته‌اند» (زرین‌کوب، ۱۳۶۷: ۱۱۰)، اما مولوی چون سنایی صراحت گو نیست، گرچه در مواقعی با واژگان و لحن صریح اعتراضش را اعلام می‌کند، اما در بافت معنایی، اعتراض را باید در تمثیل‌های او پیدا کرد. تمثیل «یک روایت گسترش یافته‌ای است که حداقل دو لایه معنایی دارد: لایه اول همان صورت قصه است (اشخاص و حوادث) و لایه دوم، معنایی ثانوی و عمیق‌تری است که در ورای صورت می‌توان جست و به آن روح تمثیل می‌گویند» (فتوحی، ۱۳۸۴: ۱۵۴). مولوی مهم‌ترین شگرد ادبی که به کار برده، تمثیل است، «بدون تأمل در حکایات و تمثیلات نفوذ در دنیای مثنوی ممکن نیست» (زرین‌کوب، ۱۳۶۶: ۱۶۳). مولانا می‌گوید با تمثیل مطلب مورد فهم عام قرار می‌گیرد:

این مثل چون واسطه است اندر کل واسطه شرط است بهر فهم عام

(مولوی، ۱۳۶۰: ۸۳۱)

۲-۳- مضامین اعتراضی

۲-۳-۱- اعتراض به ناهنجاری‌ها در جامعه

آنچه از شعر سنایی گویاست، این است که او هرگز نتوانسته نگرشی چون نگرش شاعران مداح به جامعه داشته باشد. «شاعری است نگران پیرامون خویش و سخت در ستیزه با ناروایی‌های اجتماعی و بیداد حکام و فرمان‌روایان و همین نقطه است که شعر او را در ردیف بهترین شعرهای اجتماعی و سیاسی زبان فارسی در می‌آورد و از این لحاظ می‌توان او را بزرگترین سراینده شعر اجتماعی در تاریخ ادبیات کلاسیک فارسی دانست» (شفیعی‌کدکنی، ۱۳۹۰: ۳۹ - ۴۰). اعتراض اجتماعی به جامعه آشفته در تمامی آثار او آمده است. «در قصاید اجتماعی و مثنوی‌هایش بویژه در کارنامه بلخ به انتقادات اجتماعی پرداخت و این نوع ادبی را هم متحول ساخت. بسیاری از سنت‌ها و باورهای اجتماعی و دینی و اخلاقیات نادرست را به نقد کشیده و در غزل‌های قلندرانۀ خود به ستیز با جامعه ریازده عصر برخاسته و اعتراض خود را به معیارهای جامعه آن روز نشان می‌دهد» (لاهوری، ۱۳۸۵: ۱۲). در اعتراض به چنین جامعه‌ای هیچ کس از تیررس دید او پنهان نمانده است.

وی بی‌پروا و با خشم، به هر کس اعتراض کرده است. شاعر در قصیده‌ی زیر به تمامی اقشار مهم جامعه اعتراض می‌کند و معتقد است هیچ کس در راستای وظیفه‌ی خود عمل نمی‌کند؛ پادشاه در پی شهوت و آز حکومت می‌کند، وزرا و امرا فاسد و ظالم‌اند، فقیهان، فقه را برای ریاکاری می‌خوانند، عالمان در وعظ‌های خود به فکر تعصب خود هستند، صوفیان شهوت و شکم برایشان مهم است و زاهدان دچار غرورند؛ به همین ترتیب حاجیان، غازیان، فاضلان، متکلمان، منجمان، طبیبان هیچ کدام به رسالت کاری خود نمی‌اندیشند:

پادشاه را ز پی شهوت و آز	رخ به سیمین بر و سیمین صنمست
امرا را ز پی ظلم و فساد	دل به زور و زر و خیل و حشمست
سگ پرستان را چون دم سگان	بهر نان پشت دل و دین به خمست
فقها را غرض از خواندن فقه	حیل‌های بیع و ریا و سلمست
علم‌ها را ز پی وعظ و خطاب	جگر از بهر تعصب به دمست
صوفیان را ز پی زندان کام	قبله‌شان شاهد و شمع و شکمست
زاهدان را ز برای زه و زه	«قل هو الله احد» دام و دمست
حاجیان را ز گدایی و نفاق	هوس و هوش به طبل و علمست
غازیان را ز پی غارت و سهم	قوت از اسب و سلاح و خدمست
فاضلان را ز پی لاف فضول	روی در رفع و جر و جزم و ضمست
متکلم را از راه خیال	غم اثبات حدوث و قدمست
چرخ‌پیمای ز بهر دو دروغ	به سیه مسطر و شکل رقمست
مرد طب را ز پی خلعت و نام	همه اندیشه‌ی او بر سقمست
مرد دهقان ز پی کسب معاش	از ستور و خر و خرمن خرمست

(سنایی، ۱۳۸۸: ۸۲)

در میان مسائل حکومتی، مهم‌ترین مسأله برای وی عدل است که جامعه را از استبداد رها می‌کند. سنایی پیوسته به عدالت و پرهیز از ظلم تأکید کرده است، اما در زمانه‌ی زندگی او مهم‌ترین چیزی که در جامعه وجود ندارد، عدالت است. در بیت

زیر آن را همانند سیمرغ می‌داند، همان‌طور که سیمرغ وجودش افسانه است و واقعیت ندارد، عدالت در زمانه او نیز حکم سیمرغ را یافته است:

پادشا را ز پی شهوت و آز رخ به سیمین بر و سیمین صنمست
معدلت اندرین زمانه‌ی شوم شد چو سیمرغ و کیمیا معدوم
(همان: ۱۳۵)

او علاوه بر اینکه به صراحت به نبود عدالت اعتراض می‌کند، در اثنای مدح نیز پادشاهان را به عدل و داد توصیه می‌کند، به عنوان نمونه در «حدیقه‌الحقیقه» در ضمن مدح بهرام‌شاه، بارها وی را به عنوان شاه عادل ستوده است و ضمن ستایش اعتراض خود را به عدم توجه شاه نسبت به عدالت بیان می‌کند و به او نصیحت می‌کند عدل را مهم بشمارد:

عدل کن زآنکه در ولایت دل در شبانی چو عدل کرد کلیم
داد پیغمبریش اله کریم
عدل در دست آنکه دادگرسست ناوک مرگ را قوی سپرست
مرگ را هیچ ناید از عادل زآنکه دارد ز عدل عادل دل
شاه پُردل ستیزه‌کار بود شاه بددل همیشه خوار بود
شاه عادل میان نیک و بدست تیز و ظالم هلاک خلق و خودست
بر میانه بود شه عادل نبود شیرخونه اشتردل
مُلک را شاه ظالم پُردل به ز سلطان عاجز عادل
(سنایی، ۱۳۸۷: ۴۰۲)

در پایان شعر هم می‌گوید که آه مظلوم می‌تواند بر شاه ناعادل و ظالم اثر بگذارد؛ بنابراین پادشاه باید پیوسته از آن بترسد.

مولوی نیز همچون سنایی معترض جامعه ناهنجار است که در آن همه ارزش‌ها واژگونه شده است. در دفتر ششم در ادامه تمثیل «فقیر روزی طلب...» می‌گوید در این دنیای دو رنگی، ارزش‌ها واژگون است:

صبر کرد آن دلک و گفت الامان
او چنان لرزان که عور از زمهریر
وقت شه‌شه گفتن و میقات شد
شش نم‌د بر خود فکند از بیم تفت
خفت پنهان تا ز زخم شه رهد
گفت شه‌شه شه‌شه ای شاه‌گزین
با تو ای خشم‌آور آتش‌سجاف
می‌زنم شه‌شه به زیر رخت‌ها

(همان: ۱۰۰۲)

که بگیر اینک شهت ای قلتبان
دست دیگر باختن فرمود میر
باخت دست دیگر و شه مات شد
بر جهید آن دلک و در کنج رفت
زیر بالش‌ها و زیر شش نم‌د
گفت شه‌شه ای چه کردی چیست این
کی توان حق گفت جز زیر لحاف
ای تو مات و من ز زخم شاه مات

آن چنان که در مثنوی آشکار است، در جامعه او جاهلان بر مسند حکومت نشسته‌اند و از روی جهل، ظلم می‌کنند. در ابیات زیر او بر جهل تأکید کرده است و به این مسأله اعتراض کرده که در زمانه‌اش جاهلان بر مسند نشسته‌اند و با جهالت خود، مردم را به قعر نابودی می‌برند:

از فضیحت کی کند صد ارسلان
مارش از سوراخ بر صحرا شتافت
چونک جاهل شاه حکم مر شود
طالب رسوایی خویش او شدست
یا سخا آرد بنا موضع نهد
این چنین باشد عطا که احمق دهد
جاه پندارید در چاهی فتاد
جان زشت او جهان‌سوزی کند

(همان: ۶۹۷)

آنچ منصب می‌کند با جاهلان
عیب او مخفیست چون آلت بیافت
جمله صحرا مار و کژدم پر شود
مال و منصب ناکسی که آرد به دست
یا کند بخل و عطاها کم دهد
شاه را در خانه‌ی بیدق نهد
حکم چون در دست گمراهی فتاد
راه نمی‌داند قلاووزی کند

در پایان شعر به صراحت می‌گوید:

عاقلان سرها کشیده در گلیم

(همان: ۶۹۷)

احمقان سرور شدستند و ز بیم

در بیت زیر از دفتر ششم بیان کرده وقتی جاهل قدرت را در دست داشته باشد
ستم در جامعه رواج می‌یابد:

چون سلاح و جهل جمع آید به هم گشت فرعونى جهان سوز از ستم
(همان: ۱۲۷۴)

۲-۳-۲- اعتراض به ریاکاری دینی در جامعه

بخش اصلی اعتراض سنایی به جامعه بی‌دین است. او درد دین دارد. در جامعه‌اش دین فراموش گشته و جای آن را تعصبات (استبداد دینی)، خرافات و ریاکاری گرفته است. وقتی دین بازیچه تنش‌های سیاسی دولت‌ها می‌گردد، مسلماً اصل دین فراموش می‌شود، در دوره زندگی سنایی و مولوی نیز وضعیت کشور اینگونه است. با استقرار غزنویان و سلجوقیان بر صحنه سیاسی ایران، استبداد دینی آنها موجب از میان رفتن فضای حماسی و مردمی عهد سامانی شد و جامعه عصر سنایی را به سوی فردگرایی و حاکمیت فضای تراژیک بر کل جامعه ایرانی سوق داد (عباسی، ۱۳۸۵: ۱۵۱). به طور کلی در این قرن‌ها بویژه به خلاف آموزه‌های اسلام، دین وسیله‌ای برای بهره‌کشی قدرتمندان از مردم شده بود و از دین در جهت استثمار توده مردم استفاده می‌شد و این در حالی بود که به اصل دین بی‌اعتنا بودند و همین مسأله، مردم را از رسیدن به رشد عقلانی و اجتماعی بازداشته بود (نودهی، ۱۳۸۸: ۱۹۹).

شعر سنایی گواهی معتبری برای عدم دینداری جامعه است. قصایدی در دیوانش وجود دارد که در آنها به صراحت به جامعه بی‌دین اعتراض کرده است. در اشعار عرفانی نیز با فراخواندن مخاطب به دنیای عارفانه سعی کرده است مردم را به دین هدایت کند. در بیت زیر می‌گوید در گذشته قحطی نان بود، اما اکنون قحطی دین است:

دان که وقتی قحط نان بود اندران اول قرون بین که اکنون قحط دین‌ست اندرین آخر زمان
(سنایی، ۱۳۸۸: ۴۲۳)

اعتراض او به مردم جامعه است که از دین خارج شده و مطیع هوای نفس گشته‌اند. او با صراحت و خشمی ناشی از درد و اندوه، می‌گوید هیچ کس درد دین ندارد، این عبادت ظاهری است و از روی ریا انجام می‌شود:

ز بادت خنگ و ز ابرت ادهمی کو	سلیمان‌وار اگر خواهی همی ملک بنمای
ز کامت ناله‌ی زیر و بمی کو	چو در دین بر خلاف امر و نهیی
ز آه و درد دینشان ماتمی کو	همه سور هوای نفس سازند
ز چینی و ز زنگی ماتمی کو	به شرع اندر ز بهر طوف کعبه

(همان: ۵۸۱)

مولانا در اعتراض به چنین جامعه‌ای است که منادی وحدت ادیان در مثنوی شده است. در زندگی شخصی‌اش نیز هیچ‌گاه تعصب دینی را نشان نداده است، «حتی یک ترسای مست می‌توانست در مجلس سماع او حاضر شود و شور و عربده کند و قصابی ارمنی اگر به وی بر می‌خورد از وی تواضع‌های شگفت می‌دید» (زرین‌کوب، ۱۳۷۲: ۲۳۱).

در تمثیل «پادشاه جهود که نصرانیان را می‌کشت از بهر تعصب» در دفتر اول به زیبایی، تعصبات دینی را در جامعه در لایه‌های پنهانی تمثیل نشان می‌دهد. جامعه او چنان گرفتار تعصبات دینی است که وزیر برای کشتن نصرانی‌ها حاضر است جان خود را از دست بدهد، اما برای مولانا ستایش حق به هر طریقی و در هر کیشی باید مهم باشد نه انجام امور شرعی در ظاهر؛ تمثیل «انکار کردن موسی بر مناجات شبان» در دفتر دوم نمونه این تمثیل است که در آن به این نگرش‌های سطحی در دین اعتراض می‌کند.

مولانا در بیت زیر به ظاهرپرستی در دین اعتراض می‌کند و می‌گوید: ظاهربینان ابلهانی هستند که به مسجد تعظیم می‌کنند، اما برای اهل دل خرابی به وجود می‌آورند:

ابلهان تعظیم مسجد می‌کنند	در خرابی اهل دل جدّ می‌کنند
---------------------------	-----------------------------

(مولوی، ۱۳۶۰: ۳۴۷)

اصلی‌ترین پاسخ او در اعتراض به چنین جهالت‌هایی در دین، دعوت از مخاطب به عرفان و شناختن فرع از اصل است. در تمثیل «آتش افتادن در شهر در ایام عمر» از زبان عمر به مخاطب توصیه می‌کند که اهل دین را از اهل کین بشناسند و به دنبال همنشینی با اهل حق باشند:

اهل دین را باز دان از اهل کین همنشین حق بجو با او نشین
(همان: ۱۸۳)

در جامعه دینی، زاهدنمایان و صوفیان ریاکار که با ظاهربینی در دین و تعصب در شریعت، اصل دین را کنار گذاشته‌اند، مهم‌ترین قشر اجتماعی هستند که مورد اعتراض دو شاعر قرار گرفته‌اند. سنایی در ابیات زیر از «حدیقه‌الحقیقه» با صراحت و خشونت زاهدان جامعه را نکوهش کرده و به آنها می‌گوید از این زهد ریایی توبه کنید که با آن عزت و احترام پیدا نخواهید کرد:

زهد ورزی برای مرداری پس چه گویی که من کیم باری
تو ازین زهد توبه جوی نصوح ورنه بی دل روی به عالم روح
در غم آن دمی که رفت از دست گری و خون گری که جایش هست
هرکه جویای عالم غیب است شمع در دست و اشک در جیب است
تو نه نیکی نه قابل نیکی مرد کاکا و کوکو و کی کی
باش تا نقش عز نماید ذل باش تا عذر جزو خواهد کل
چون فلک سال و مه ز نامردی گرد اجرام خویش می‌گردی
(سنایی، ۱۳۸۷: ۱۳۱۲)

شاید علت گرایش اصلی سنایی به شعر قلندران، واکنش او به این اقشار اجتماع بوده باشد. «شکل‌گیری غزل قلندران سنایی اعتراضی محکم به همین ریاکاری‌ها بود. این نوع غزل، خود مجموعه‌ای ناب از تقابل‌ها و تضادهاست که اولین بار در شعر سنایی نمود می‌یابد» (چهری و همکاران، ۱۳۹۲: ۱۵۳ - ۱۵۴). او در قصاید نیز مضمون قلندران را در اعتراض به زهد ریایی آورده است. در ابیات زیر گفته است:

تا کی از ناموس و زرق و زهد و تسبیح و نماز / بنده‌ی جام شراب و خادم خمّار باش
می‌پرستی پیشه‌گیر اندر خرابات و قمار / کمزن و قلاش و مست و رند و دردی خوارباش
(سنایی، ۱۳۸۸: ۳۱۱)

در شعر مولوی هم، صوفیان و زاهدنمایان درد اصلی شاعر در جامعه هستند، شاید وجود اینگونه افراد است که مولوی به سمت شمس کشیده می‌شود و از همگان دل می‌کند. او آلودگی خانقاه‌ها به فساد و تزویر و شهوت را در تمثیل‌ها آورده است. به عنوان نمونه در تمثیل «امرد و کوسه» در دفتر ششم به عمل شنیع غیراخلاقی صوفیان در خانقاه‌ها اعتراض کرده است که چگونه به خاطر شهوت خود به کسانی که به خانقاه می‌آیند تجاوز می‌کنند. در ابیات زیر از دفتر دوم، حضور آنها را در سطح جامعه به خسی مانند کرده که دعوی داودی (مقام معنوی) می‌کنند و عده‌ای که اهل تمیز نیستند از آنها پیروی می‌کنند، ولی آنها اگر ذکی مطلق نیز باشند، چون ادعا دارند و عقل ندارند، احمق هستند. مولوی مخاطب را از گرویدن به چنین افرادی منع می‌کند:

هر که بی تمییز کف در وی زند	هر خسی دعوی داودی کند
مرغ ابله می‌کند آن سوی سیر	از صیادی بشنود آواز طیر
هین ازو بگریز اگر چه معنویست	نقد را از نقل نشانسد غویست
گر یقین دعوی کند او در شکیست	رسته و بر بسته پیش او یکیست
چونش این تمییز نبود احمقست	این چنین کس گر ذکی مطلقست
سوی او مشتتاب ای دانا دلیر	هین ازو بگریز چون آهو ز شیر

(مولوی، ۱۳۶۰: ۵۰۹)

۲-۳-۳-اعتراض به مردم و اندوه از نبود انسان وارسته در جامعه

سنایی و مولوی هر دو شاعری عارف هستند که در ابلاغ رسالت خود به جامعه، انسان وارسته‌ای را نمی‌بینند. ابیات بسیاری در شعر دو شاعر وجود دارد که به نبود انسان آزاده و وارسته در جامعه اعتراض می‌کنند. وقتی جامعه با استبداد و تعصب دینی اداره می‌شود و مردم پیرو هوای نفس شده‌اند و به تبع آن از اخلاقیات انسانی

دور گشته‌اند، مسلماً انسان وارسته کم است و اگر باشد در میان این مردم و جامعه استبدادی باید سکوت کند و یا زندانی و مقهور باشد. سنایی در بیت زیر با نماد «شیران زمین» این انسان‌ها را در درد و رنج و سختی توصیف می‌کند:

همه شیران زمین در المند در هوا شیر علم بی‌المست

(سنایی، ۱۳۸۸: ۸۲)

او مردم جامعه‌اش را ابلیس خطاب می‌کند و می‌گوید در جامعه مردمی نیست همه ابلیس شدند:

حکایت چند از ابلیس و آدم همه ابلیس گشتند آدمی کو

(همان: ۵۸۱)

در بیت زیر اعتراض خود را به چنین جامعه‌ای که مردم وارسته ندارد و به جای آن همه ابلیس و دیو گشته‌اند با تلمیح به داستان حضرت سلیمان و قصه دیو و خاتم گفته است. در جامعه‌اش جم (سلیمان: نماد انسان وارسته) رفته و به جای آن دیو انگشتی را در دست کرده است:

جم از این قوم بجسته است و کنون دیو با خاتم و با جام جم است

(سنایی، ۱۳۸۸: ۸۳)

سنایی خود را در این جامعه عارف می‌داند و می‌خواهد انسانیت را به مردم تعلیم دهد، اما وقتی می‌بیند نمی‌تواند با ناهنجاری‌ها مقابله کند با اظهار تأسف از دگرگون گشتن حال روزگار به خود می‌گوید دیگر پند ندهد؛ چون انسانی نیست که پندی بشنود:

ای مسلمانان دگر گشته است حال روزگار زانکه اهل روزگار احوال دیگر کرده‌اند
ای سنایی پند کم ده که اندرین آخر زمان در زمین مشتی خر و گاو سرو بر کرده‌اند

(همان: ۱۵۰)

مولوی نیز چون سنایی از مردم جامعه ناراضی است. در قصه شمس نیز شاید علت دل بستگی به شمس تبریزی و بریدن از همراهان خود همین باشد؛ همراهانی که به گفته پسرش سلطان ولد در صدد کینه و دشمنی با شمس بودند و آخر او را از مولوی دور کردند (سلطان ولد، ۱۳۸۹: ۵۵ - ۵۷) و سرانجام شمس برای همیشه از پیش او رفت (همان: ۶۲ - ۶۴). او اندوهش را از نبود انسان آزاده در مثنوی و غزلیات به تکرار آورده است. در غزل معروف زیر به زیبایی دل تنگی خود را از نیافتن انسان وارسته بیان کرده است:

شیر خدا و رستم دستانم آرزوست	زین همرهان سست عناصر دلم گرفت
آن نور روی موسی عمرانم آرزوست	جانم ملول گشت ز فرعون و ظلم او
آن‌های هوی و نعره مستانم آرزوست	زین خلق پرشکایت گریان شدم ملول
مهرست بر دهانم و افغانم آرزوست	گویاترم ز بلبل اما ز رشک عام
کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست	دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر
گفت آنک یافت می‌نشود آنم آرزوست	گفتند یافت می‌نشود جسته‌ایم ما

(مولوی، ۱۳۸۲: ۱۵۶)

در بیت زیر همچون سنایی، مردم جامعه را ابلیس نامیده است و به صراحت مخاطب را از گرویدن به این گروه منع کرده است:

چون بسی ابلیس آدم‌روی هست پس بهر دستی نشاید داد دست
(مولوی، ۱۳۶۰: ۱۶)

در جامعه‌اش انسان‌های وارسته وجود دارند، اما در خفقان اجتماعی و ریاکاری صوفیان و زاهدان، از حضور اجتماعی دور مانده‌اند. ابیات متعددی در دفترهای مثنوی در این زمینه است و در هر تمثیلی که اقتضای مطلب می‌بیند آن را می‌آورد؛ از جمله در دفتر دوم در قصه «بیمار شدن ذوالنون» آورده است:

چونک حکم اندر کف رندان بود لاجرم ذالنون در زندان بود

چون قلم در دستِ غدّاری بُود بی گمان منصور بر داری بُود
یوسفان از رشک زشتان مخفی‌اند کز عدو خوبان در آتش می‌زیند
(همان: ۲۶۵)

اما رهیافت هر دو شاعر برای نیل به سعادت جامعه گرایش به عرفان است. سنایی می‌گوید بنده خدا باش و دیگر از کسی میندیش:

درگه خلق همه زرق و فریبست و هوس کار درگاه خداوند جهان دارد و بس
هرکه او نام کسی یافت از آن درگه یافت ای برادر کس او باش و میندیش از کس
(سنایی، ۱۳۸۸: ۳۰۷)

مولوی هم از مخاطب می‌خواهد به اصل خویش روی آورد و از جهان مادی دل بکند که باید روزی آن را ترک کند:

چرا به عالم اصلی خویش وانروم دل از کجا و تماشای خاکدان ز کجا
(مولوی، ۱۳۸۲: ۸۰)

۳- نتیجه‌گیری

از آنجا که ادبیات آیینۀ روزگار در یافتن مسائل اجتماعی و نوع نگرش و زندگی مردم جامعه است، بدون شک بررسی ادبیات آن جامعه ما را کمک خواهد کرد. شاعران متعهد که نگران اوضاع جامعه و مردم هستند در همه دوران بدان واکنش نشان داده‌اند. در این پژوهش اعتراض‌های اجتماعی سنایی و مولوی به طور مقایسه‌ای بررسی شده است. نتیجه‌ای که از این بررسی و مقایسه حاصل شد این است که هر دو شاعر نسبت به جامعه ناهنجاری که با استبداد، ریاکاری، ظلم و بی‌دینی اداره می‌شود، معترض هستند. از این نظر تشابه اندیشگانی و مضمونی دارند. سنایی با صراحت و خشونت ولی مولوی گاهی با صراحت ولی اغلب در قالب تمثیل اعتراضش را نشان داده است. در شعر هر دو شاعر اعتراض به جامعه استبدادی و بی‌دین بسامد بالایی دارد. همچنین هر دو شاعر درد جهالت مردم و

نبود انسان وارسته را در جامعه دارند. از اقشار جامعه، بیشتر از همه پادشاهان، صوفیان و زاهدان ریاکار و مردمی در شعر آنها مورد اعتراض قرار گرفته‌اند و هر دو نیز در این اعتراض دیدگاه مشترکی دارند و پادشاهان را ظالم، مستبد و جاهل و زاهدان را ریاکار می‌نامند. در نظر آنها مردم جامعه نیز پیرو هوای نفس شده‌اند و از وارستگی انسانی دور افتاده‌اند. رهیافت دو شاعر برای رهایی از این جامعه ناهنجار و بی‌دین و مردم آن نیل به عرفان و دوری کردن از تعلقات مادی و جهانی است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

کتابشناسی

- ۱- پشت‌دار، علی محمد، (۱۳۸۵)، *ناصرخسرو و ادب اعتراض (جلوه‌های آزادگی و ادب اعتراض در دیوان ناصرخسرو)*، تهران: فرهنگ صبا.
- ۲-، (۱۳۸۹)، «چشم انداز آزادگی و ادب اعتراض در شعر فارسی»، مجله تخصصی علوم ادبی، ش ۵، ۱۵۷-۱۸۰.
- ۳- پورممتاز، علیرضا، (۱۳۷۲)، *فرهنگ جامع چاپ و نشر*، تهران: مؤسسه نمایشگاه‌های فرهنگی.
- ۴- چهری، طاهره؛ سالمیان، غلامرضا؛ یاری گلدره، سهیل، (۱۳۹۲)، «تحلیل تقابلی‌ها و تضادهای واژگانی در شعر سنایی»، پژوهش‌های ادب عرفانی، ش ۲۵، ۱۴۱-۱۵۸.
- ۵- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۸۸)، *آشنایی با نقد ادبی*، تهران: سخن.
- ۶-، (۱۳۷۲)، *با کاروان حله*، تهران: علمی فرهنگی.
- ۷-، (۱۳۶۶)، *بهر در کوزه (نقد و تفسیر قصه‌ها و تمثیلات مثنوی)*، تهران: علمی.
- ۸-، (۱۳۶۷)، *جستجو در تصوف ایران*، تهران: امیرکبیر.
- ۹- سلطان‌ولد، محمدبن محمد، (۱۳۸۹)، *ابتدائنامه*، تصحیح محمدعلی موحد و علیرضا حیدری، تهران: خوارزمی.
- ۱۰- سلطانی فرگی، مرتضی، (۱۳۸۸)، *بررسی شعر اعتراض در ادبیات معاصر پارسی از سال ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷*، به راهنمایی ابوالقاسم رحیمی و مشاوره مهیار علوی مقدم، دانشگاه سبزوار، پایان نامه کارشناسی ارشد.
- ۱۱- سنایی، ابوالمجد مجدود بن آدم، (۱۳۸۷)، *حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه*، با مقدمه و تصحیح محمد روشن، تهران: نگاه.
- ۱۲-، (۱۳۸۸)، *دیوان*، به سعی و اهتمام محمدتقی مدرس رضوی، تهران: سنایی.
- ۱۳- شفیعی کدکنی، محمدرضا، (۱۳۹۰)، *تازیانه‌های سلوک (نقد و تحلیل چند قصیده از حکیم سنایی)*، تهران: آگه.

- ۱۴- شهیدی، سید جعفر، (۱۳۶۵)، *شعر و اثر آن در اجتماع*، فصلنامه رشد ادب فارسی، ش ۲، ۶-۱۰.
- ۱۵- صفا، ذبیح‌الله، (۱۳۷۸)، *تاریخ ادبیات در ایران*، ج ۳، بخش ۱، تهران: فردوس.
- ۱۶- طهماسبی، فرهاد، (۱۳۸۹)، *بازتاب مسایل اجتماعی فرهنگی در مثنوی معنوی مولانا (نگاهی به مثنوی از منظر جامعه‌شناسی ادبیات)*، پژوهشنامه ادب حماسی، ویژه‌نامه بزرگداشت اندیشه‌های جهانی مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، ش ۹، ۲۷۰-۲۸۹.
- ۱۷- عباسی، حبیب‌الله، (۱۳۸۵)، «سنایی انسانی تراژیک»، شوریده‌ای در غزنه (اندیشه‌ها و آثار حکیم سنایی) مجموعه مقالات، به کوشش علی اصغر محمدخانی و محمود فتوحی، تهران: سخن: ۱۴۸-۱۶۱.
- ۱۸- غنی، قاسم، (۱۳۸۰)، *بحث در آثار و احوال حافظ*، جلد دو، قسمت اول: تاریخ تصوف در اسلام و تطورات و تحولات مختلفه آن از صدر اسلام تا عصر حافظ، تهران: زوآر.
- ۱۹- فتوحی، محمود، (۱۳۸۴)، «تمثیل، ماهیت، اقسام، کارکرد»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، ش ۴۷-۴۹، ۱۴۱-۱۷۸.
- ۲۰- لاهوری، اقبال، (۱۳۸۵)، *شوریده‌ای در غزنه* (اندیشه‌ها و آثار حکیم سنایی) مجموعه مقالات، به کوشش علی اصغر محمدخانی و محمود فتوحی، تهران: سخن: ۱۱-۱۶.
- ۲۱- مباشری، محبوبه، (۱۳۸۹)، *فرهنگ اجتماعی عصر مولانا*، تهران: سروش.
- ۲۲- مشکور، محمد جواد، (۱۳۵۰)، *اخبار سلاجقه روم*، تبریز: کتابفروشی تهران.
- ۲۳- مولوی، جلال‌الدین، (۱۳۶۰)، *مثنوی معنوی*، تصحیح نیکلسون، تهران: امیرکبیر.
- ۲۴-، (۱۳۸۲)، *کلیات شمس تبریزی*، تهران: طایه.
- ۲۵- نودهی، کبری، (۱۳۸۸)، «ناصر خسرو و سنایی: پیشگامان روشن‌نگری و روشنگری در ایران»، فصلنامه تخصصی ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی مشهد، ش ۲۴، ۱۷۹-۲۰۳.
- ۲۶- همایی، جلال‌الدین، (۱۳۶۸)، *غزالی‌نامه*، تهران: مؤسسه نشر هما.